

مطالب و مقاصد آن پرده برمی دارند. و میشود که سافر بمعنی سفیر باشد: این تذکره، بدیگران بسبب قدرت یا در دست یا همراه احسان و نعمت، نویسندگان یا سفیرانی می رسد، یا نوشته و ضبط میشود که از معانی و مقاصد آن پرده بر میدارند و آشکارش میکنند. اینها کریم و بزرگوارند چنانکه در این کوشش و سفارت انگیزنده آنان همان خوی کرامت میباشد، نیک منش و نیکو کارند، چنانکه آثار نیکی و خیرشان فراوان و بیدریغ بهر نیازمندی میرسد.

این اوصاف و نشانیها برآستی صادق و منطبق با نویسندگان و مفسرانی است که از همان هنگام طلوع و نزول قرآن، هرچه از آیات نازل میشد با اشتیاق و بیدریغ از زبان آنحضرت می شنیدند، آنگاه رموز و تفسیر و تأویل آنها را فرامی گرفتند و بدیگران می آموختند. نمونه کامل و شاخص آنها امیر المؤمنین علی علیه السلام بود. (رجوع شود بمقدمه جلد اول). سپس تربیت شدگان و وارثین وحی و نبوت و مردان عالم و بزرگوارانی که در هر زمان و مکان از میان ملل مختلف برخاستند و هر يك با کرامت نفس، از طریق الهام شعور ذاتی و تقوا و معلومات اکتسابی و هدایت قرآن و حدیث چهره نمای آیاتی از قرآن و نشاندهنده معنا و پرده بردارنده از رخسار باطن و حقایق پوشیده آن بودند. ذوقها و معارف همه مردان علم و ایمان از فقها، حکما، عرفا، ادبا، متکلمین، مفسرین، از همان زمان تا امروز در راه فهم و درک آیات متنوع قرآن، و دستهای آنان در نوشتن و ثبت برای دیگران، بکار افتاد.

درک و فهم و تبیین معانی و معارف و حقایق قرآنی محدود بحدود اسلامی نگردید، در محیطهای غیر اسلامی نیز مردانی برای همزبانهای خود به ترجمه و کشف مطالب و معانی آیات قرآن دست بکار شدند.

این سفره کرام با آن همه رنجهایی که متحمل شدند و تحقیقاتی که کردند و چه بسیاری از آنها که از لذات محروم شدند و شبها و روزهایی را در تفکر و تدبر آیات و نوشتن آن گذراندند چه بسا مورد طعن و لعن عوام و مخالفین گردیدند، با همه اینها باشور و شوق فراوان برای فهم قرآن و هدایت دیگران، بدون چشم داشت پیاداش مردم و امیدوار نبودن به بقاء نوشته هاشان مسؤولیت و رسالتی که برای خود میدیدند

انجام دادند و بر کاتشان سرشار از زمانی بزمان دیگر و از نسلی به نسلی رسید: «بایدی سفره، کرام برره» .

این اوصاف و امتیازات مخصوص قرآن بود که حفظ و بقاء آنرا تضمین نمود و هدایت را تعمیم داده: چون تذکره است و در قلوب پاک نفوذ مینماید و میتابد و استعدادها را می افروزد و برمی انگیزد، افکار و اندیشه‌ها و دستهای سفیران و نویسندگان بزرگوار و نیکوکار را بکار می اندازد و در صفحات نفوس جای می گیرد و از آن بصحیفه‌های دیگر منتقل و ضبط می شود، چون مرفوعة مطهرة است، در معرض تحریف و آلودگی در نمی آید .

وعدۀ خداوند که با نسبت جمع در سوره حجر آمده: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» همانا ما فرو فرستادیم ذکر را و همانا ما آنرا نگاهدارنده‌ایم، از همین طریق تحقق یافته، بیان همین اوصاف خاص الطاف نوید بخش پروردگار است که قلب رسول اکرم را مطمئن داشت و خاطرش را از نگرانی رها کرد و آنحضرت را از حمایت سران قریش و همه قدرتهای دنیائی جهان بی نیاز گرداند^۱ .

سیاق و پیوستگی این آیات و نسبت بهایدی، و صفت جمعی: «بایدی سفره، کرام برره» با فرشتگان وحی، چنانکه مفسرین دانسته‌اند، تطبیق نمیکند؛ قرینه دیگر تطبیق نکردن این آیه بر فرشته وحی اینست که در هر مورد که قرآن از آن نام برده بعنوان فردی: «روح الامین، جبرائیل، روح القدس، رسول کریم» ذکر کرده. آن حقیقت واجد، واسطه و مبلغ و نازل کننده وحی است، نه نویسنده و پرده بردارنده. مؤید این تفسیر که مقصود از سفره، نویسندگان و بیان کنندگان قرآند، روایت فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «حافظ قرآن و عامل بآن با سفره کرام برره

۱- مصطفی (س) را وعده کرد الطاف حق من کتاب و معجزت را حافظم من ترا اندر دو عالم رافعم کسی نتاند پیش و کم کردن درو رونقت را روز افزون میکنم بنیر و محراب سازم بهر تو

گر بمیری تو نمبرد این سبق پیش و کم کن را ز قرآن رافضم طاغیان را از حدیثت دافعم تو به از من حافظی دیگر مجو نام تو بر زر و بر نقره زرم در محبت قهر من شد قهر تو « مثنوی »

است، و از مفسرین قدیم، قتاده قائل باین بود که «سفرة» قاریانی هستند که آیات قرآن مینویسند و میخوانند.

قتل الانسان ما اكفره : فعل قتل بمعنای دعاء. الانسان، اشاره بجنس یا مجموعه

افراد است. ما اكفره، جمله اعجابی یا استفهامی میباشد: کشته باد انسان، چقدر پیشه، یا ناسپاس است!! یا چه او را بکفر یا ناسپاسی واداشته؟ چگونه با این آیات مبین اعجازی و خبرهای محقق قرآن، و تذکره‌ای که وسیله بیداری فطرت و گشایش چشم است، انسان نمی‌پذیرد و چشم نمی‌گشاید و ایمان نمی‌آورد و حق این نه بجای نمی‌آورد؟!؟

من ای شیء خلقه؟ : استفهام مشعر به تعجب و تنبیه و تحقیر است: از چه چیز

ناچیزی او را آفریده؟! آیا آیات خلقت، مانند آیات هدایت، از همان منشأ اولی انسان نمایان نیست؟ اگر خداوند او را نمی‌آفرید و عنایت و دست‌تدبیر و تقدیرش آنرا فرا نمی‌گرفت و مجهزش نمی‌کرد و براهش نمی‌انداخت، چه بود؟ اگر بهره‌کفر ورزد، آیا میتواند هستی و تدبیر و تقدیر خود را نادیده گیرد؟

من نطفة خلقه فقدره : از نطفه‌ای نادار، ناتوان، ناچیز، فاقد شکل و اندازه

انسانی، او را آفرید و شکل داد؛ آنگاه قوای باطن و ظاهر و هندسه اندام او را تنظیم و تقدیر کرد. آیا این اندام متناسب و زیبا، این رشته اعصاب حسی و حرکتی، این دستگاه گیرنده و اندیشنده مغز، این حواس و مدارک پراکنده و مرتبط، این دستگاه تنفس و قلب و دوران خون، این جهازات تغذیه و تولید این قوا و غرائز و استعدادهای فشرده، این حکمت و قدرت مجسم را این نطفه ناچیز یا فضای رحم بوی عنایت کرده؟ منشأ این آیات حکمت و علم، که هنوز محققین و دانشمندان جز ظواهری از آنرا نشناخته‌اند، کی و کجاست؟

ثم السبیل یسره : السبیل، اشاره براه مخصوص است: راه کمال و عمل خیر و بقاء، یا

هرگونه راه اندیشه و زندگی و طریق خیر و شر را که خودگزینند، برایش آسان کرد. براه انداختن و آسان کردن راه با فاصله دهم، و پس از تکمیل و تقدیر است: بعد از آنکه ساختمان خلق نطفه با تقدیر و تنظیم اعضاء و غرائز خاص حیوانی و استعدادهای انسانی

در باطن آن تکمیل شد، این انگیزه‌های غرائز و قوا، اعضاء و جوارح را بکار می‌اندازد و پس از احساس به شخصیت خود، با حرکات پیوسته حقیقت و قدرت حرکت خود را می‌آزماید و بان پی میبرد، همینکه باشعور فطری شخصیت خود را مستقل و بی‌نیاز از محیط رحم دید، برای خروج از آن میکوشد و راه میجوید و آرام نمیگیرد تا بهر سختی و فشار بسوی معبر رحم و ورود در عالم نادیده و نامأنوس دنیا بر میگردد. همینکه این تنگنای فشرنده و راه مشکل برایش آسان شد و از آن گذشت با همه بیچارگی و ناتوانی و نیازمندی در راه ادامه حیات و برای رفع آلام و جلب غذا و سیله‌ای جز ناله و آه ندارد، همین‌آه و ناله است که دلها را سرشار از مهر و پستانها را سرشار از شیر مینماید و عواطف و دستها را بیاریش برمی‌انگیزد و بکار می‌اندازد. سپس غرائز و قوا و ادراکات یکی پس از دیگری بیدار و فعال میگردد تا به بیداری اندیشه و عقل میرسد و خود را آزاد و مختار مینگرد، از این پس در سر راههای مختلف زندگی میرسد و چون راهی را برگزید و بان روی آورد آن راه برایش باز و آسان می‌شود و وسائل و عوامل و کمک‌ها برای پیمودن آن سراغش می‌آید. با آنکه همه چیز مبهم و تاریک است، مطالب و مقاصدیکه بان روی می‌آورد با اندیشه و عقل برایش روشن میشود. با آنکه راههای وصول به هدفها و مقاصد گزینده شده بسی پیچیده و مشکل است با قدرت تفکر مقدر شده و جهازات و قوای انگیزنده و وسائل آماده شده پیمودن آن برایش آسان می‌گردد چنانکه عشق و جاذبه با آنچه بحق یا ناحق تشخیص داده همواره افزوده میشود و در راه آن بهر رنج و سختی تن میدهد و هر نا همواری برایش هموار میشود، ورنجها و ناخوشیها برایش لذت بخش میگردد، بالاتر از همه طریق حق و ابدیت است که با هدایت عقل و پیمبران و انگیزه‌های فطرت آسان میشود: «ثم السبیل یسر» .

این پدیده‌ای که بهر سو برآید و در طریق آرزوها و مقاصدی که تشخیص داده همه قوای مادی و معنوی خود و دیگران را استخدام میکند و جهان را پرغوغا کرده، همان نطفه ناچیزنا پایدار و ناتوان بوده: «من نطفة خلقه ا»

این آیات فواصل و مراحل مهم و مورد نظر را که بعضی پیوسته و بعضی ناپیوسته و با فاصله است بیان نموده: خلق، چون پدید آمدن صورت و شکل در ماده اولی «نطفه»

وپیوسته بآنت، بدون فاصله آمده. تقدیر، چون منظم باندازه و تدریجی صورت و معنا و هماهنگی قوا و غرائز با اعضاء و جوارح است و با اندک فاصله آغاز میگردد، با فاصله «فاء» ذکر شده: «فقدره». پس از آنکه خلق و تقدیر تکمیل شد آماده حرکت میشود و راه میجوید. ثم، اشاره به فاصله بیشتر میان این دو مرحله است. تقدیر مرحله‌ای میان خلق اولی، وجهش بسوی تعقل و اختیار و گزیدن راه و حرکت، است؛ در مرحله تقدیر است که قوا و جهازات و اعضاء پس از تکمیل، آماده برای تحریک سپس جهانندن بعالم عقل و درک جهان بزرگ میشود.

۱- هر چه تحقیقات و تجربیات دربارهٔ مرحلهٔ تقدیر ظاهر نطفه بیشتر پیش میرود اسرار حیرت انگیزی کشف میشود، گویند: اندکی پس از تکوین نطفه که آمیخته از یاختهٔ نرو ماده «گامت» است عمل تقسیم منظم و تقدیر شروع میشود. منشأ این عمل حیاتی الیاف بسیار ریز و نازکی است که عموماً هر چه موجود زنده کاملتر باشد شمارهٔ آن بیشتر میباشد. این ماده (کروموزوم) از هستهٔ مرکزی شبکی شکل یاخته (کروماتین) پدید میآید، باین ترتیب که کروموزوم تغییر شکل میدهد و بدو دسته تقسیم میشود و بدو نقطهٔ حد خارجی هسته (سانتروم) روی میآورد؛ هر دسته از این دو قسمت رشته‌ها که نیمه از پدر و نیمه از مادر گرفته از درون هسته متصل بیکدیگر میباشند و از بیرون در دو جهت مقابل کشیده میشود و با این عمل بتدریج هسته بدو قسمت متمایز تقسیم میشود. پس از تکمیل عمل تقسیم و جدائی، پوست یاخته در میان این دو، از دو سمت بهم نزدیک و متصل میشود سپس بصورت دو یاختهٔ کامل و مستقل درمی آیند و بهمین ترتیب عمل تقسیم و تقدیر پیوسته پیش میرود. «اقتباس از کتاب: یک، دو، سه، بینهایت». تألیف ژرژ گاموف، ترجمهٔ آقای احمد بیرشک». اینک نقل قسمتی از عبارت این کتاب دربارهٔ چگونگی مقدار این تقسیم:

«اگر تعداد تقسیمهای متوالی یاخته‌ها را که برای رشد یک انسان بالنی است با X تعیین کنیم و بیاد بیاوریم که در هر تقسیم تعداد یاخته‌های بدنی که در حال رشد است دو برابر میشود (زیرا که هر یک یاخته بدل بدو میشود) ممکن است بتوانیم بحاسبهٔ تعداد تقسیمهایی که از زمان تشکیل یک تخم تا دوران بلوغ در بدن انسان انجام میشود بسوسيلهٔ دستور $2X = 10^{14}$ قائل شویم. جواب $X = 47$ بدست میآید. باین ترتیب می بینیم که هر یاختهٔ بدن ما که بدورهٔ بلوغ رسیده‌ایم نسل پنجاهم اولین تخم یاخته‌ایست که سبب وجود ما بوده‌است». پس از بحث دقیقی که دربارهٔ نوع دیگر یاخته‌های جنسی «گامتها» و نحوهٔ کار آنها و چگونگی انضمام یاختهٔ مرد وزن و تقسیمات و اشکال پی در پی آن مینماید؛ در آخرین بحث میگوید: «برخی از یاخته‌ها بصورت استخوان بندی و بعضی دیگر بدستگاههای گوارش یا تنفس یا اعصاب بسط پیدا میکنند و موجود جاندار پس از گذراندن مرحله‌های مختلف جنینی بصورت جانور کوچکی که نمایندهٔ کامل نوع خود باشد درمیآید».

بحث مهم و دقیق دیگر این کتاب، توارث و انتقال صفات و خصائص بی حدی است که در

ثم امامه فاقبره : این مرحله نیز، بمراحل تکوین و تکمیل حیات گذشته انسان پیوسته است. تم دلالت بر فاصله امامته (میراندن) از مرحله گذشته، و «فاء»، دلالت بر پیوستگی، بقبر اندر آوردن با میراندن دارد، نسبت فاعلی «امامته فاقبره» به معنی پروردگار و نسبت مفعولی به شخصیت انسانی، مشعر باین است که هم قدرت مدبر و مکمل در همه این مراحل یکی است، و هم شخص متحول و متکامل. و میراندن و بقبر اندر آوردن نیز دو مفصل و مرحله پیوسته بمراحل گذشته، و مقدمه برای ظهور در عالم دیگر میباشد.

آن شخصیت محفوظ که این تحولات و صورتهای متفاوت بر آن واقع میشود و آن اصل باقی که باتغییر سراسر بدن و اجزاء و اعضاء آن میماند و همه اطوار و اعمال بآن نسبت داده میشود، چیست؟ اگر آن را صفات و خواص و استعدادهای مکمون گذشته و آثار مکسبه ای فرض کنیم که در همه مراتب و مراحل محفوظ است و بصورت های مختلف در می آید، باز این اشکال و سؤال پیش می آید که این صفات و خواص مختلف و پراکنده که بعضی باهم متضادند، چگونه یک حقیقت واحد و مرتبط و قابل اشاره و بصورت واحد شخص میباشند؟ جز این نمی توان تصور کرد که آن شخصیت واحد محفوظ باید صورتی جامع و مقوم باشد که همه خواص و صفات بآن نسبت داده میشود، که از آن در اصطلاح به فصل اخیر تعبیر میشود. این صورت مقوم که نخست استعدادی و مکمون است سپس از مجموع صفات و اعمال مکسبه تحقق و فعلیت می یابد. این صورت شعاعی از ادراکات و صفات و

→

همین رشته های ریز و محدود که بیش از ۴۸ عدد نیست نهفته و منتقل میگردد و با تجربه های متوالی زیست شناسان خصائص و اوصافیکه در درون و اعماق پاخته نهفته است بوسیله این الیاف (کروموزومها) بصورت منظم با موجود زنده و در اطراف آن رشد مییابد و دژنها، که سپس بصورت الیاف درمی آیند در موجودات زنده مانند هسته اتمی در تشکیل موجودات غیر آلی و خواص فیزیکی و شیمیایی است.

هریک «کروموزوم» که حجم متوسط آن در حدود یک هزارم میلیمتر است. مسؤل و مسبب هزارها خاصیت و صفات است و تمام حجم کروموزومهای موجود در بدن انسان قریب ۵۰ سانتی متر مکعب و وزن آن ۷۵ گرم میباشد و همین مقدار ناچیز تشکیل دهنده و اداره کننده بدن است که هزاران برابر بزرگتر از آن میباشد، و همه آثار و خواص ارثی و حیوانی و انسانی از این مقدار بسیار کوچک ناشی میشود، و همه آثار اعمال و اندیشه های اکتسابی دوباره بآن بر میگردد و در هسته سلولهای تولیدی جدید و دژنها، زیر و درونی آن پنهان و ذخیره میگردد و به نسل های بند برای همیشه منتقل میشود.

آثار مکتسبه است که تحقق یافته و با همه تغییرات و تحولات مادی حافظ وحدت و شخصیت می باشد، مانند تشعشع ذرات اجسام بی جان که پیوسته در حال بروز و تشعشع و تبدیل به ماده دیگر است، با این فرق که تشعشع مواد زنده محدود بانواع تشعشع های اجسام غیر زنده نیست، زیرا ابرازات و شعاعهایی که از مبداء ادراکات عقلی و خیالی و صفات نفسانی انسان ناشی میشود از هر جهت مادی و محدود به زمان و مکان نمی باشد، ولی چون منشأ مادی دارد تا ماده آن باقی است با آن مربوط و پیوسته است و همینکه ماده یکسره تبدیل یافت آن صورت متشکل از درك و صفات معنوی، از ماده بی نیاز و مجرد میشود.

به تعبیر جامع و صورت منطقی: حیات، مبداء و پدید آورنده اولین واحد مادی زنده «سلول» است. حیات (هر چه هست) گرچه خود در آغاز بسیط باشد، همه صفات و خواص فطری و اکتسابی را در بر میگیرد و منتقل می نماید. چون مبداء مادی زنده «سلول» فشرده مر موزی از حیات و صفات است و پیوسته در معرض تغییر و تبدیل می باشد، باید ماده زنده آلت و وسیله و گنجینه ای برای حیات و خواص آن باشد، تا بدین وسیله خود را ظاهر سازد و از این گنجینه برای تکامل خود کمک گیرد چنانکه سراسر مظاهر مادی حیات يك موجود، حالات و اطوار بروز و کمون آنست. این بروز و محصول اکتساب و کمون برای انسان همی پیش می رود و از مرز تبدلات و تغییرات بدنی در می گذرد. این آیه، که میراندن و به قبر در آوردن را بيك واحد شخصی نسبت و از مراحل حیات آن شمرده ناظر بهمین اصل است، از نظر قرآن مرگ و حالت قبری، حالت سکون و درنگیست پس اطوار گذشته و مقدمه است برای طور آینده، چنانکه این قانون درنگ و نشر در همه موجودات زنده از گیاهها تا کاملترین حیوانات جاریست، همه این موجودات زنده پس از بروز و جنبش و گسترش بصورت تخم و ماده اصلی (سلول) در می آیند و هر گروه بتناسب وضع طبیعی خود، در زیر خاک و درون هوا و آب و در زیر پرده های طبیعی که همان قبر آنها است جای و آرام میگیرند تا آنکاه که عوامل محیط مساعد شد بحرکت در می آیند و آثار و صفات مکمونشان بصورت دیگر ظاهر میشود.

همین قانون عمومی درباره انسان به نسبت وسعت و قدرت حیات و آثارش جاریست. مرحله قبر همان دوره آرامش پیش از نشر و بروز کامل و طور دیگر وجود انسان است، خواه در زیر خاک دفن شود، یا در دریا غرق گردد یا بدنش بسوزد و دود شود. (آیه چهار سوره انفطار، بر انگیخته شدن را به قبرها نسبت داده: *واذا القبور بعثرت*). زیرا عوامل دگرگون کننده طبیعت هر چه مقتدر باشد به مبادی حیات و اقیان آن قدرت ندارد چه حیات و خواص و اجزاء مادی پنهان و در برگیرنده آن مصون تر و نیرومندتر از آنست که یکسره از میان برود.

۱- در حدیث نبوی (ص) از اصل باقی و محفوظ بدن پس از مرگ و از میان رفتن اجزاء بدنی به «عجب الذنب» تعبیر شده - «عجب (بفتح عین و سکون جیم) دنباله و منتهای دم. ذنب (بفتح ذال و نون) بمعنای دم، دنباله، تابع، است.

محققین اسلام در معنا و مقصود از این عبارت، توجیهاتی نموده اند؛ بعضی گفته اند مقصود اعصاب اصلی بدن است، بعضی آنرا ماده اولی که فلاسفه هیولانامند، دانسته اند؛ بعضی گویند مرتبه عقل هیولانی میباشد. غزالی گفته: اشاره بنفس انسانی است که آخرت از آن ناشی میشود. ابویزید و قواقی گفته: جوهری نورانی است که از این عالم باقی میماند و تغییر نمیکند و نشئه آخرت از آن ناشی میگردد. شیخ محی الدین اعرابی آنرا ماهیتی دانسته که عین ثابت از انسان نامیده شده. صدرالدین شیرازی پس از نقل این آراء - در مشهد ۵ از مفتاح ۱۸ کتاب مفاتیح الغیب، گوید: «دلیل ما دلالت ببقاء قوه خیالی دارد؛ این قوه خیالی، درک کننده صورتهای پنهان از عالم حواس است، در آخر این نشئه اول و آغاز نشئه دوم است، پس همین که نفس از بدن و از این جهان جدا شد با خود قوه خیالی را که صور جسمانی را مشاهده میکند در بردارد...» آنگاه این حکیم اسلام، قدرت درک قوه خیال، و فرق بین مشاهده خیالی و درک حواس و وضع مشاهده آن بعد از مرگ و عالم قبر و آثار آنرا بیان میکند.

تجربیات و موشکافیهای علمای «ژنتیک» که با عمق ماده اصلی حیات پیشرفته است این مطلب را در نظر آنها آشکار نموده که حیات در هر موجود زنده ای با همه خواص و صفات ارثی و اکتسابی از اجزاء بسیار ریز هسته مثبکی شکل سلول آغاز میگردد، باین صورت که ساختمان اجزاء این، که همان «ژنها» میباشد از هم جدا شده و بصورت الیاف در میآیند (چنانکه پیش از این بیان شد)، از این الیاف «کروموزوم» رشته هائی بسیار نازک به درون هسته پیوسته است. و هزاران صفات و خواص را مکمون در همین رشته های نازک و اجزاء بسیار ریز آن میدانند. عدد این رشته ها در سلول انسانی بیش از ۴۸ واحد نیست و هر واحد از مقدار بسیاری اجزاء «ژن» که کوچکترین واحدهای تشکیل یافته، و هر ژن تقریباً از یک میلیون اتم ساخته شده است که جنبش حیات از مولکولهای این ژنها پدید میآید و هزاران اسرار زندگی در آن نهفته است، پس از گسترش و تغییر و تبدیل سلولها همان آثار و صفات بصورت نسوج و

ثم اذا شاء انشره : پس از آرامگاه قبر آنگاه که پروردگار اراده کند او را برمی انگیزد و منتشرش میکند ، این تحول و طور نهائی که پس از آن رهروان انسانی وارد زندگی و عالم دیگر میشوند ، بیش از اراده عام و افاضه حیات اولی و تحولات طبیعی ، مستند به اراده خاص خداوند است ، این مشیت با فراهم نمودن مقدمات و دمیدن حیات جدید بروز مینماید . همانسانکه تحول فصل و آماده شدن هوا و زمین و تابش نور و حرارت معتدل ، بذرهای مدفون گیاه و تخمهای مقبور حیوانات را بیدار میکند و برمی انگیزد و باز و منتشر میگردداند : این ساق و شاخه و برگ و گل بوته‌های کوتاه تا درخت‌های تنومند و انواع میوه‌ها مگر همان بذرهای ریز و پنهان نبوده ؟ این پروانه لطیف با اعضاء دقیق درونی و بیرونی و پروبال و خط و خالش و این حیواناتی سترک چون شتر و فیل مگر تخمهای ریزی نبودند که پس از زمانیکه در خلال زمین و درون حیوانات دیگر آرمیدند و پس از گذراندن برزخ موت و حیات گذشته و آماده شدن شرائط زندگی و دمیده شدن نفخه حیات باینصورت برانگیخته و منتشر شدند . همین قانون در حیات انسان هم که ماده اولیش از صفات ذاتی و میراثی و استعدادهای نامحدود گذشته فراهم و ساخته شده جاریست . همان قدرت پرورش پروردگار که از این غرائز و صفات ، بدن و چهره باطن و ظاهر او را نخست پدید آورد و براهش انداخت ، بار دیگر پس از اکتساب و اعمال فکری و عضوی ، در

→ اندام و صفات آن منتشر و آشکارا میشود . و در همان آغاز تغییر و تکثیر سلولهای نطفه‌ای ، مقداری از آنها از مسیر تحولات خارج میشود و برای فعالیت جنسی در جهازات تولید پنهان و ذخیره میگردد و کمتر در معرض تغییر میباشد . (رجوع شود به کتاب ، يك ، دو ، سه ، بینهایت) .

با این تحقیقات معلوم میشود که حیات و آثار آن از منبع بی پایان و ناپیدا در مولکولها و ژنهای سلول ذخیره میشود و از آن بوسیله رشته‌های « کروموزوم » منتشر میگردد و در مسیر عمل ، ملکات و صفات مکتسبه را در درون هسته سلول و اجزای آن ضبط و ذخیره مینماید تا در زمان و محیط خاص بصورت کاملتر ظاهر سازد .

این اجزاء ریزاتی که حافظ ذخیره‌های نامحسوس و منشأ آثار نامحدود است با آنکه از عالم ماده میباشد مگر خارج از بعد زمان و مکان و بیرون از دسترسی عوامل فناء میباشد ؟ آیا این ماده ریز مصنوع از قنای با آن الیاف پیوسته و رشته‌های ناقل ، بیشتر با تعبیر حدیث نبوی « که ، عجب الذنب از انسان باقی میماند » تطبیق نمیکند ؟

این جهان ، و در آمدن بصورت نیروی فشرده‌ای از معنویات و ملکات در می‌آید که شعاع عمل و قشر غیر مادی او را تشکیل می‌دهند و پیوسته‌اند به ماده فشرده‌ای که همه آثار گذشته‌ها را در بر می‌گیرد ، سپس از میان این شعاع و قوا ، بمشیت الهی از آرامگاه قبر خود برانگیخته و باز و شکفته و منتشر و مشهود می‌گردد : «ثم از اشاء انشروه» . آنگاهست که محصول زندگی گذشته و استعدادها و اعمال خود را مینگرد : **كَلَّا لَمَا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ** : کلا ، اشعار به ردع و تحقق و تنبیه دارد . لَمَا ، فعل مضارع «يقض» را نفی و بمعنای ماضی استمراری در آورده: همین‌که انسان برانگیخته و بیدار شد و صفحه هستی در هم پیچیده‌اش با همه خطوط و آثار گشوده شد، ناگهان محقق میشود که هیچ فرد ، یا نوع انسانی ، چنانکه باید و شایسته‌اش بوده امر پروردگار را نسبت بمسئولیتی که داشته انجام نداده . ضمیر فاعل «امر» راجع بخداوند و ضمیر ظاهر مفعول راجع بانسان است ، چه آنکه مأموریت و مسئولیت انسان از جانب خداوند بوسیله پیمبران و بصورت احکام بوی رسیده باشد ، یا بوسیله هنادی ضمیر ، و اعطاء سرمایه استعدادهای فکری ، و وسائل و جوارح خاص انسانی که هر يك نمایاننده امر خدا هستند ، زیرا دادن سرمایه و ابزار هر کار به شخص مکلف و توانا فرمان انجام کاریست که فراخور آن سرمایه و وسیله باشد، و چه بسا این فرمان عملی، رساتر و گویاتر از فرمان قولی است. چون نوع انسان ، یا در مقصد و مسیر نهائی حیات خود نمی‌اندیشد یا ایمان مشخص و ثابتی در نمی‌یابد ، نقشه و برنامه واضح و روشنی ندارد از اینجهت استعدادها و نیروهای سرشارش قسمتی باطل و ضایع می‌گردد و قسمتی در فساد و گناه مصرف میشود و قسمت مهمی از آن بجای میماند ، در نتیجه آنچه در راه خیر و کمال و تأمین حیات و سعادت باقی مصرف شده بسیار ناچیز می‌باشد و خود بهمان اعمال و آثار ناچیز مفرور و فریفته میماند تا آنگاه که برانگیخته شود و پروبال بگشاید و نامه حساب اعمالش گشوده شود، این واقعیت مورد غفلت آشکارا و اعلام میشود : **كَلَّا لَمَا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ** .



فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) إنا صبنا الماء صبا (۲۵) ثم شققنا الأرض

شقا (۲۶) فانبتنا فیها حبا (۲۷) و عنباً و قضباً (۲۸) و زیتوناً و نخلاً (۲۹) و حدائقاً غلباً (۳۰) و فاكهه و ابا (۳۱) متاعاً لكم و لانعامكم (۳۲).

ترجمه : پس میباید انسان به خوراك خود بنگرد (۲۴) ما فرو ریختیم آب را چه ریزشی (۲۵) سپس شکافتیم زمین را چه شکافتنی (۲۶) از آن رویانندیم دانه را (۲۷) و انگور و سبزی را (۲۸) و زیتون و نخل را (۲۹) و باغهای انبوه را (۳۰) و میوه و چمن را (۳۱) تا بهره برای شما و برای دامهای شما باشد (۳۲).

شرح لغات :

نظر : فعل متعدی به الی : بسوی چیزی نگریست و اندیشید. «متعدی به باء» : بسخن کسی گوش فرا داد. «متعدی بخود» انتظار داشت، در میان مردم قضاوت کرد .
 صب : «فعل معلوم» : آب را فرو ریخت، زره را پوشید. «متعدی به علی» : زره را بر دیگری پوشاند. «فعل مجهول» : چیزی از میان رفت. الصبب، بفتح صاد و باء، زمین سر اشیب.
 قضب : علف هائیکه برای استفاده چیده میشود. سبزیجات خوراکی انسان، میوه جات بوته ای مانند خیار و کدو و بادنجان. علف هائی که برای حیوان کشت و چیده میشود مانند یونجه.
 درخت هائی که شاخه هایش بلند و آویخته باشد. درخت هائی که از شاخه هایش برای ساختن کمان و مانند آن استفاده کنند. از قضب «فعل» : چیزی را برید یا چید .
 فاكهه : هر گونه میوه - میوه هائیکه برای تفنن و مزه باشد از فکاهه : شیرین زبانی، خوشمزگی نمودن.
 غلب : بضم غین، جمع اغلب (چون جمع احمر) و بفتح آن : درخت های درم و پیچیده و انبوه ، سخت و درشت ، درخت بی بر .
 اب : چمن ، هر گیاه خودرو ، میوه خشك . از ابء : بسوی آن روی آورد ، میل نمود ، آماده شد .

فلینظر الانسان الی طعامه : فاء ، برای جواب شرط مستفاد از آیات قبل یا تفریع بر آنها آمده : این انسان کفر پیشه و ناسپاس اگر، یا اکنون، که از آفرینش و تحولات خود نا آگاه است ، یا از عالم نشر خود بی خبر است و آنرا باور ندارد ، یا برای آنکه اندکی تصور و باور کند که چه قدرتی در آفریدن و براه انداختن و آسان کردن راه او بکار رفته و چه سرمایه ها و استعدادها بوی داده شده و او حق نعمت و امر خدا را در انجام تکلیف و مسؤولیت خود انجام نداده ، پس نظر و اندیشه در غذای خود نماید همین غذائیکه پیوسته بدست و کاش میرسد و در برابر چشمش میباشد ،

چه اندازه قدرت و قوا و عوامل طبیعت در فراهم ساختن و در دسترس قرار دادن آن بکار رفته و چگونه آماده و ساخته شده ؟

در قرآن امر و دعوت به نظر و تفکر در آیات آفرینش و با تعبیرات مختلف برای برانگیختن فکر و تحکیم ایمان به مبدئه و معاد، آمده. بعضی آیات به صورت امر صریح مانند همین آیه و آیات : «فلینظر الانسان مم خلق . انظروا ما ذا فی السموات والارض . فانظروا کیف بدء الخلق» ، بعضی آیات با استفهام توییحی مانند : «اقلم ينظروا ، اولم يتفكروا . افلا تتفكرون ۱۴» ، بعضی آیات، بصورت بیان و نمایاندن آیات خلقت آمده . بیشتر سوره‌های کوتاه که در آغاز وحی و درمکه نازل شده متضمن اینگونه آیات است ، تا از هان و نفوسیکه به جاهلیت و شرك آلوده و پست شده بود ، بر-انگیخته شود و پاك و روشن گردد و از طریق نظر و تفکر در آیات زمین و آسمان از واژگونی پرستش بتها و هواهای پست رها شود ، و به جهان و جهاندار و حکمت و فرمان او پیوندند. همین آیات بود که در زمان کوتاهی از هان را باز و شکفته و روشن نمود سپس آنهمه علما و محققین و عرفا در سرزمینهای اسلامی پدید آورد. این اوامر و دعوت‌های قرآن حکیم بر طبق فطرت و طبیعت حواس و ادراکات بشریست که باید از طریق حس و شهود و تحقیق با اسرار کائنات و قوانین طبیعت آشنا شود ، آنگاه میتواند همین محسوسات و مشهودات را پایه تفکر و استدلال گرداند تا حکمت و قدرت و صفات پروردگار را در آئینه جهان بنگرد و مقصود نهائی را دریابد ، و با تعالی فکری و اخلاقی و گشودن اسرار طبیعت میتواند زندگی دنیائی و معاش خود را سامان دهد و هرچه بیشتر از نیروها و بهره‌های نهفته در موجودات بهره‌گیرد. این تحرك فکری را که بر اساس تفکر در عالم مشهود است نخست قرآن پدید آورد سپس با برخورد به اساس فلسفه‌های یونانی و اندیشه‌های حکما و اندیشندگان شرقی مسیرش برگشت و نظر بیشتر علمای اسلامی یکسره از تفکر در مشهودات برگشت و به اندیشه در ماوراء مشهود پرداختند و پایه استدلال و فلسفه عمومی و اسلامی بر مقدمات عقلی محض بنا شد و از آن مایه گرفت ، این پایه و مایه هر اندازه محکم و درست باشد در همه مطالب و برای همه اهل نظر راست نمی‌آید ، از این رو آمیخته با تخیلات و

اوهام و فرضیه‌های بی‌اساس گردید، و حالتی شبیه به احلام، سپس خواب و جمود برای عالم و جاهل که همه تحت تأثیر اینگونه اندیشه‌ها قرار گرفته بودند پیش آمد. در این میان فقط طبقه فقهاء بودند که در حدود محدود آیات و روایاتی که درباره تکالیف و احکام است مانند و از این آیات و اصول احکام صدها اصول و هزارها فروع حکمی و قانونی استنباط کردند و اصول فقهی و حقوقی پیوسته کاملتر و سرشارتر گردید و هزارها کتاب در فقه و اصول آن نوشته شد، با آنکه راجع بتکالیف و احکام عملی مختلف بیش از صد و پنجاه آیه در قرآن نیست. در باره نظر و تفکر در کائنات بیش از هفتصد و پنجاه آیه بصورت امر و دعوت صریح آمده و بیشتر سوره‌های قرآنی با اشاره و صریح، آیاتی از این جهان مشهود و نظامات آن را نمایانده. اگر با همان روش مستقل فقهاء که آنهمه قواعد و فروع در احکام تبعیدی و عملی از آیات و سنت استنباط کردند، دیگر متفکرین اسلامی نیز با این اوامر صریح و هدایت و روش قرآن درباره جهان و خلقت به بحث و تحقیق می‌پرداختند، هم اندیشه و افکار و در نتیجه زندگی مسلمانان بالا میرفت و هم پایه‌های ایمان آنها محکم میشد و هم استقلال روحی و حریم زندگی مسلمانان حفظ میگردد. اگر فقهاء اوامر صریح قرآن را درباره نظر و تفکر مانند اوامر و نواهی عملی بعنوان واجب عینی بحسب توانائی مسلمانان یا واجب کفائی، یا مستحب بیان میکردند، و باین در فقه راجع باین آیات میگشودند، وضع مسلمانان غیر از این بود که اکنون هست. فقه عملی بیان احکام و روابط عبادی و حقوقی است و فقه نظری حدود و تکلیف فکر و نظر در اسرار عالم را مینمایاند و اصول ایمان و استقلال فکر و اجتماع مسلمانان را تأمین مینماید^۱.

۱- گرفتاری تعالیم و دستگامهای مسیحیت را در اوایل حرکت علمی، نمیتوان با تعالیم اسلام مقایسه کرد، مسیحیت برای اثبات مطالب مبهم تورات و اندیشه‌های سران کنیسه درباره جهان، ناچار بود که با اصول فلسفی یونانیان بخصوص ارسطو متوسل شود، از این رو همینکه جنبش تجدید علمی شروع شد، اصول فکری و استقلال مسیحیت در معرض خطر واقع شد، نخست مسیحیت با تجدید علمی و نظریه‌های ناسازگار با اندیشه‌های سران مسیحی سخت بمخالفت برخاست تا آنکه آئین مسیحیت از مسیر تجدید فکری برکنار شد و علم در راه جدید خود پیش رفت، سپس مسیحیت خواه ناخواه در نظریات علمی تسلیم نظریات جدید گردید تا آنجا که پیشوایان

اناصبنا الماء صباً : بقرائت بیشتر قاریان که «اناء» را بکسر همزه خوانده اند این آیه بیان و شرح استینافی برای نظر «فلینظر» است . بقرائت قاریان کوفه که بفتح همزه خوانده اند، بدل اشتمال از طعام و حدوث و پیدایش آنست . الماء ، اشاره به آب باران ، یا نوع آب است . صب ، چنانکه از موارد استعمال آن استفاده میشود، فرو ریختن سرشار و فراگیرنده از بالا است . صباً ، مبین نوعی خاص و شکفت انگیز ریزش است و ضمیرهای جمع متکلم «نا» و تکرار آن مبین اراده پروردگار و قدرتها و قوا است که در انجام این امر بکار افتاده .

ثم شققنا الارض شقا : ثم ، مبین تفریع با فاصله است : سپس زمین را پس از پیوستگی ، از هم شکافتیم نوعی شکافتن خاص و شکفت انگیز . این دو آیه و آیه بعد ، ظهور در این مطلب دارد که نخست آبی سرشار و غیرعادی فروریخته شده و سپس با فاصله زمانی و در اثر آن زمین با وضع شکفت انگیزی از هم باز و شکافته شده ، پس از آن گیاه روئیده شده (اینک بسبب فروریختن آب باران همیشگی و رویاندن گیاهها زمین بنوعی خاص شکافته شده باشد . چنانکه مفسرین پنداشته اند . با ظاهر این آیات موافق نیست) . لغات خاص این آیات : «صب و شق» و تأکید و تنويع به «صباً و شقاً» و ترتیب پیوستگی مطالب از فرو ریختن خاص آنها ، سپس شکافتن خاص زمین ، آنگاه رویاندن گیاه فقط در این آیات آمده ، این لغات و اینگونه تعبیر و ترتیب در دیگر آیات مکرریکه درباره فرو ریختن باران و رویاندن گیاه است دیده نمیشود ، این تعبیر و ترتیب خاص با ظهور فعل ماضی در زمان گذشته ، میرساند که آیات از اطوار و اوضاع گذشته زمین تا زمانیکه انواع گیاه در آن پدید آمده خبر میدهد :

→
دین ، خود بفر گرفتن علوم طبیعی و جهان شناسی تحریری روی آوردند و از این راه تجدید حیات کردند و قدرت خود را باز گردانند . ولی متفکرین اسلامی با این آیات سریح درباره جهان و امر به تفکر و اندیشه در آن مانند سران مسیحیت قرون وسطای مسیحی پیرو اندیشه و روش استدلالی حکمای یونان ، و تنیده های گذشتگان مانند تانشاط و ذوق و ابتکار را از دست دادند و دچار خواب و جمود شدند ، چنانکه آن شعله های حکمت و عرفان و ادبی که نور قرآن و سنت بر افروخته بود رو بخاموشی رفت و اکنون از آن جرقه هایی در خاکستر بجای مانده !!

علماء و محققین زمین شناس که در علائم و نشان های بیرون و درون زمین نظر کرده و به ادوار گذشته زمین پی برده اند، اکنون این پیش آمدها را در گذشته عمر زمین محقق دانسته اند که: پس از خاموش شدن شعله های که بیرون و درون زمین را فرا گرفته بود آتش فشانها و انفجارهای پی در پی و در زمانهای طولانی در آن رخ میداد چنانکه قشر زمین تا اعماق آن از مواد گداخته پوشانده شد و همانسان چرخ زمین میگردید و اندک اندک پوسته زمین سردی گزاید، در همان زمان گازهای متراکم و انبوهی تا ارتفاع بسیار زمین را فرا گرفته بود، پس از گذشت زمانها با سردی زمین گازها سرد و فشرده میشد تا بصورت بخار درآمد و از آن رگبارهای شدید و سرشار بسوی زمین سرازیر شد. این رگبارها بر پست و بلندیهایی داغ و سنگهای محکم و ترکیب شده آن می بارید و ناگهان تبخیر و متصاعد میشد. قرنها از ابرهای متراکم و انبوه فضا و بخارهای متصاعد از زمین، سیل باران بر زمین سرازیر بود. پس از آن با آنکه ابرها رقیق میگردد و افق آسمان باز میشد و نور خورشید بر زمین تابید، هنوز رگبارهای شدید و پیوسته بر زمین میبارید، و از کوهها و بلندی هائیکه در زمین پدید آمده بود سیلهای خروشان در دامنه ها و زمین های هموار جاری بود، قدرت بی مانند ضربه های متوالی رگبارها، و نفوذ آب در میان درزه های کوهها و صخره های یکپارچه همراه هوا و مواد شیمیائی تجزیه کننده و شکافنده ای که با خود داشت سپس سرعت حرکت و قدرت حملی که مخصوص این پدیده نافذ و نرم روان است، کوهها و سنگهایی که از مواد آتش فشانی تکوین شده بود و همه زمین را پوشانده بود، میشکافت و تجزیه میگردد و بیرون و درون آنها را چنان نرم میکرد که آهن و فولاد و مواد انفجاری چنین توانائی نداشت. آنگاه سیلابها قطعات بزرگ و کوچک سنگها را از بلندیها فرو میبرد و در هم میکوبید، و قدرت جادیه زمین در فرود آوردن سنگها و شنها، با قدرت بر گیرنده و فشار سیلابها همراهی میکرد، سنگهای ریز مانند مته سنگهای درشت را سوراخ و سست میکرد و راه نفوذ آب و هوا را هر چه بیشتر باز میکرد، با رسیدن دوره سردی زمین قدرت توانائی یخ نیز بکمک رسید، آب با نفوذ خاص در اعماق درزها، و شکافها فرورفته و بوسیله برودت و انجماد بصورت یخ در می آمد و از درون، سنگهای سخت را متلاشی میکرد، این قدرت هائی که با آب ریزان هم دستی نمود، کوههای استوار را فرو ریخت و سر بزیر نمود و سنگهای سخت و مواد معدنی را مانند سنگ آسیا در هم کوبید و نرم کرد و سیلابها آنها را بر هم زد و بصورت گل ولای در اطراف زمین و اعماق دریا هائی که پیوسته بالامی آمد روی هم انباشت تا آنکه کوههای نرم و قاره های نوین از میان دریاها آشکارا شد و سراسر زمین و کوهها تا اعماق آنها را خاک و مواد عناصر گوناگون فرا گرفت و یکبارہ چهره خشک و تاریک و سخت زمین تغییر کرد و هر نقطه آن رحمی متناسب و پر از مواد غذایی برای پدید آمدن و پرورش گیاه و حیوان گردید.

امروز پس از قرنها جستجوی انسانهای متفکر درباره زمین و تغییرات آن، روشن و مسلم شده که آن دست توانائی که سنگها و مواد سخت و پیوسته زمین را در هم شکافته

بر لوی از قرآن

و آن سر پنجه سخت تر از فولادیکه تا اعماق زمین فرورفته تا یکبارہ وضع زمین را دگرگون کرده ، سیلابهایی بوده که از بالای هوا بر کوهها ریخته و از بالای کوهها در سراسر زمین جریان یافته ؛ انا صببنا الماء صبأ ، ثم شققنا الارض شقاً .

فانبتنا فیها حبا و عنباً و قصباً : پس از زمانی که آب را سرشار و با شدت و قدرت از بالا فرو ریختیم و زمین را از هم شکافتیم و آنچه آنرا زیر و زبر کردیم ، زمین آماده و شکفته شد و از آن حب و انگور و میوه های بوته ای - یا انواع سبزیهای دستچین - را رویانندیم .

وزیتونا و نخلا و حدائق غلبا : چنین بنظر میرسد که هر يك از روئیدنیهای برشمرده در این آیات ، نمونه نوعی از مواد اصلی غذای انسان میباشد . و ترتیب ذکر هر يك گویا اشاره به ترتیب در اهمیت و احتیاج یا ترتیب پیدایش و تکامل این انواع دارد : نخست انواع حبوبات مانند گندم ، جو ، عدس ، و میوه های ساقه خفته و کوتاه و بوته ای : انگور ، کدو ، خیار ، خربزه ؛ سپس درختهای بلند و تنومند : زیتون و نخل و باغهای انبوهی که از اینگونه درختها تشکیل میشود .

۱- قسمتی از این مطالب از کتاب «فرسایش و دگرگونی زمین» تألیف ژرم ویکوف، ترجمه احمد ایرانی، آورده شده . اندیشمندان شرق و غرب سالها دیده از نظر در جهان مشهود بستند و برای گشودن اسرار آن در اندیشه های خود فرومانده و محبوس شدند ، تا قرن تجدد فکری مردمی از میان تارهای اندیشه های گذشتگان سر بیرون آوردند و با نظر در آثار و اطوار این عالم ، حوادث و تحولات گذشته و رموزی از مشکلات بسنه خلقت را یافتند ولی قرآن پیش از اینها فرمان نظر داده و راه بررسی و تحقیق را گشوده : فلینظر الانسان... باید انسان نظر کند ، بررسی نماید ، چشم گشاید و بنگرد ...

۲- آقای دکتر کاظم سامی (پزشک محقق و باایمان روانی) و فقه الله نوشته کوتاه و جامعی درباره مواد اصلی غذایی انسان مطابق آخرین نظریات متخصصین تغذیه مرقوم داشته اند که پیش از جهت تفسیری و انطباق با نمونه های مرتب که در این آیات آمده ، از نظر تغذیه کامل و سالم و حفظ صحت برای عموم مفید است ؛ «آخرین تجسسات علمی نشان داده است که غذاها باید شامل مواد اصلی زیر باشد تا بتواند سلامت و نمو تجدید حیات سلول های بدن را تأمین کند :

۱- پروتئیدها - یا مواد آلبومینوئید = که آنها را مواد سازنده انساج میدانند و در گوشت ، تخم مرغ ، ماهی ، شیر ، پنیر ، بسیاری از میوه جات ، سبزیجات و بقولات از قبیل نخود و لویا و عدس و گردو و بادام و فندق و سیب زمینی موجود است .

۲- لیپیدها - (چربی ها) که آنها را غذاهای سوزاننده میدانند و در شیر و کره و پنیر و چربی های حیوانی و نباتی و بسیاری از میوه جات و سبزیجات و غلات مانند زیتون و گردو و

وفاکها و ابا : چنانکه از لغت فاکه برمیآید ، مقصود میوه‌های فرعی و نفتنی

→

آدام و فندق، بادام کوهی و گندم و مانند آنها فراوان است.

۳- گلو سیدها (هیدرات دو کربن و مواد نشاسته‌ای و قندها) که آنها را جزو غذاهای مولد قوه و انرژی میدانند در قند و عسل و اغلب میوه‌جات شیرین مانند انگور و خرما و سیب و گلابی و سبزیجاتی مانند چغندر و غلاتی مانند ذرت و گندم و جو و سیب زمینی و امثال آن زیاد است .

۴- املاح معدنی، که آنها را هم سازنده و هم تولیدکننده قوا میدانند و در اغلب سبزیجات و غلات که سرشته آنها گندم است موجود است.

۵- سلولزها، که آنها را جزء غذاهای پاک کننده محسوب میدارند و در اغلب سبزیجات و میوه‌جات بمقدار زیاد یافت می‌شود .

۶- فرمانها یا کاتالیزورها، که سبب آماده کردن غذاهای دیگر برای هضم و جذب میشود و در اغلب گیاهها مخصوصاً بطور خام موجود است.

۷- ویتامینها، که آنها را جزء غذاهای حیاتی میدانند در اغلب میوه‌جات و سبزیجات موجود است. انسان در شبانه روز بطور متوسط ۲۴۰۰ کالری مواد غذایی لازم دارد که از سه نوع اصلی غذاها یعنی: پروتیدها، لیپیدها و گلو سیدها باید بدست بیاید . که این سه ماده اصلی غذایی بدون وجود مواد فرعی دیگر یعنی: املاح معدنی، فرمانها و ویتامینها و حتی سلولزها نمیتوانند احتیاجات بدن را رفع کنند و اغلب آن مواد به تنهایی قابل جذب بدن نیستند؛ و نیز باید دانست که تعادل بین غذاها از واجبات است و حتماً باید مخلوط باشد نه اینکه فقط با خوردن پروتید مثل (گوشت، تخم مرغ...) و یا گلو سیدها (نان، پلو و...) تأمین گردد . اکنون برای آنکه بهتر مشخص شود که چگونه اصول بالا و مواد ضروری برای تأمین تغذیه و رشد و نمو و تجدید حیات سلولهای بدن انسان و حیوان، در خوراکیهای یاد شده در آیات بالا ملحوظ گردیده بطور اختصار بشرح ترکیب مواد اصلی سه گانه و املاح و ویتامینها درصد گرم چند نمونه از خوراکیهای مذکور می‌پردازیم :

الف - از دسته غلات (حباً) : نمونه ، گندم :

ترکیب گندم درصد بدین شرح است : پروتئین ۱۱/۲۹ ، چربی ۱/۱۱ ، گلو سید ۷۴/۹۸ ، پتاس ۳۱/۱۶ ، سود ۲/۰۷ ، آهک ۳/۲۵ ، منیزی ۱۲/۰۶ ، اکسید دوفر ۱/۲۸ ، اسید فسفریک ۴۷/۲۲ ، املاح معدنی دیگر ۱/۸۱ ویتامین B₁ ۰/۵۶ میلی گرم، ویتامین B₂ ۰/۱۲ میلی گرم، نیکوتیل آمید ۶۰۰/۴ میلی گرم، ویتامین E ۲/۲ میلی گرم و هر صد گرم گندم ۳۵۲ کالوری ایجاد مینماید (ارزش غذایی) .

ب - از دسته سبزیجات و بقولات (قضباً) : از هر کدام یک نمونه :

۱- ترکیب نخود درصد بدین شرح است : پروتئین ۲۴/۵ ، چربی ۱/۰ ، گلو سید ۶۱/۷ ، آب ۱۰ ، سدیم ۴۲ ، پتاسیم ۸۸۰ میلی گرم، کالسیم ۷۳ ، منیزیوم ۱۴۰ ، منگنز ۱۹۹/۰۰ ، آهن ۶ ، مس ۱۰/۸۰۲ ، فسفر ۳۹۷ میلی گرم، گوگرد ۱۹۶ میلی گرم، کلر ۴۴ ، ویتامین A ۳۷- واحد، ویتامین B₁ ۰/۸۷ میلی گرام، ویتامین B₂ ۰/۲۹ میلی گرام، نیکوتیل آمید ۳ میلی گرام، ویتامین C- ۲ میلی گرام، و هر صد گرم ۳۵۴ کالوری ایجاد میکند .

←

است که بیشتر از جهت طعم و مزه مصرف میشود. آب، مرابع طبیعی یا تهیه شده

۲- ترکیب اسفناج درصد بدین شرح است: پروتئین ۲/۲، چربی ۰/۳، کلوسید ۳/۹، آب ۹۲/۱، سدیم ۸۴ میلی گرام، پتاسیم ۴۸۹ میلی گرام، کلسیم ۸۷، منیزیوم ۵۵، منگنز ۰/۸۲۸، آهن ۲، مس ۰/۱۹۷، فسفر ۴۵، گوگرد ۲۷، کلر ۶۷، اسید اوریک ۷۲، پورین ۹۰، ۲۴ میلی گرام اسید مالیک، ۸۰۰ میلی گرام اسید سیتریک، ۸۹۲ میلی گرام اسید اکسالیک، ۶۰۰۰ واحد بین المللی ویتامین A، ۰/۰۸ میلی گرام ویتامین B₁، ۰/۲ میلی گرام ویتامین B₂، ۰/۵ میلی گرام نیکوتیل آمید، ۲۱/۵ میلی گرام ویتامین C، مقدار جزئی ویتامین E می باشد، هر صد گرام اسفناج تازه ۲۲ کالوری تولید می نماید.

ج - از دسته میوه ها (فاکها) که خود بدو دسته مهم: شیرین، چرب و نشاسته دار تقسیم میشوند.

۱- میوه های شیرین که خود به سه گروه منقسم میگرددند:

اول - میوه های شیرین که خود ترش مزه هستند از این دسته بعنوان مثال ترکیب درصد انگور (عنباً) را ذکر میکنیم. درصد گرام انگور ۸۱/۶، آب ۰/۸، گرام پروتئین ۰/۴، گرام چربی ۱۶/۷، گرام کلوسید ۲، گرام سدیم ۲۵۴، گرام پتاسیم ۱۷، گرام کلسیم ۷، گرام منیزیوم ۰/۸۳، گرام منگنز ۰/۶، گرام آهن ۰/۰۹۸، گرام مس ۲۱، گرام فسفر ۹، گرام گوگرد، ۲ گرام کلر، ۸۰ واحد بین المللی ویتامین A، ۰/۰۵ میلی گرام ویتامین B₁، ۰/۰۳ میلی گرام ویتامین B₂، ۰/۴ میلی گرام نیکوتیل آمید و ۴ میلی گرام ویتامین C وجود دارد و هر صد گرام انگور ۷۴ کالوری تولید مینماید.

دوم - میوه های شیرینی که از این دسته بعنوان مثال ترکیب درصد خرما (نخلا) را ذکر میکنیم: در هر صد گرام خرما خشک ۲۰ آب، ۲/۲ پروتئین، ۰/۶ چربی، ۷۵ کلوسید، ۰/۹ سدیم، ۷۹۰ میلی گرام پتاسیم، ۶۵ کلسیم، ۶۵ منیزیوم، ۵/۱ آهن، ۷۲ فسفر، ۶۵ گوگرد، ۲۸۳ میلی گرام کلر، ۱۸۰ واحد بین المللی ویتامین A، ۰/۰۸، ویتامین B₁، ۰/۰۵، ویتامین B₂، ۲/۱۸ نیکوتیل آمید، وجود دارد و هر صد گرام خرما ۳۱۴ کالوری ایجاد می نماید.

سوم - میوه جاتی که جزء سبزیجات محسوب میگرددند بعنوان مثال، خیار را ذکر می کنیم: درصد گرام خیار ۰/۸ پروتئین، ۰/۱ چربی، ۳ کلوسید، ۹۵/۶ آب، ۰/۸ سدیم، ۱۴۰ میلی گرام پتاسیم، ۱۰ کلسیم، ۹ منیزیوم، ۰/۳ آهن، ۲۱ فسفر، ۱۲ گوگرد، ۳۰ کلر، ۲۰۰ واحد بین المللی ویتامین A، ۰/۰۴، ویتامین B₁، ۰/۰۵، ویتامین B₂، ۰/۱۸ نیکوتیل آمید، ۱۰ میلی گرام ویتامین C، مقدار مختصر ویتامین B₆ و ویتامین E دارد. هر صد گرام خیار ۱۳ کالوری انرژی غذایی دارد.

۲ - میوه های چرب و نشاسته دار - در این دسته میوه های هسته دار وجود دارند که بعنوان مثال زیتون (زیتون) و بادام را ذکر می کنیم:

درصد گرام بادام ۴/۷ آب، ۱۱/۶ پروتئین، ۵۴/۱ چربی، ۱۹/۶ کلوسید، ۳ سدیم، ۶۹۰ میلی گرام پتاسیم، ۲۵۴ کلسیم، ۲۵۲ منیزیوم، ۴/۴ آهن، ۴۷۵ فسفر، ۱۵۰

برای تغذیه حیوانات است که خود غذای انسان میشوند.

با نظریکه قرآن بآن امر کرده و دانشمندان ناآشنای قرآن بآن رسیده‌اند، هر دانه گیاه ریز و درشت سراپا دستگاہ فعال و کارخانه زنده‌ایست که پیوسته با ریشه‌هاییکه در زمین خالانده عناصر اصلی و آماده آنرا پس از تحلیل و تذویب جذب میکند و از سوی دیگر برگهای گشوده خود را چون دست نیازمندان بسوی آسمان بر می‌آورد تا از فیض بیدریغ نور و هوا فراخور استعدادش برگیرد، آنچه از عناصر تذویب شده زمین و فیض نور و هوا میگيرد در درون برگها ترکیب شده و بصورت غذای متناسب به اعضای مختلف آن میرسد و در نهایت میوه‌هایی بر می‌آورد که با رنگها

→ گوگرد، ۲۰ کلو، ۰/۲۵۰، ویتامین B۱، ۰/۶۷، ویتامین B۲، ۴/۵ نیکوتیل آمید وجود دارد، هر صد گرم آن ۶۴۰ کالوری ارزش غذایی دارد.

نکته دیگری که بایستی مورد توجه باشد اینکه تا با امروز تقسیم‌بندی جامع‌کاملی که مشخص تمام خواص و جهات مختلف خوراکیها باشد بوجود نیامده است و تقسیم‌بندیهایی که در علم غذاشناسی رایج شده است هر کدام بجهتی مورد استفاده است مثلاً "تقسیم‌بندی بر حسب منشأ ایجاد خوراکیها (غذاهای با منشأ حیوانی، غذاهای با منشأ گیاهی، غذاهای با منشأ معدنی) یا تقسیم‌بندی بر حسب نوع عمل‌واثر (غذاهای مولدنیرو ENERGIQUE و غذاهای حمایت‌کننده PROTECTEUR) و از این قبیل تقسیم‌بندیها، بهمین جهت در تحقیقات و نشریات غذاشناسی، و علوم تغذیه، تا با امروز از روشی استفاده شده که آیات بالا هم بدان اشاره شده یعنی به ترتیب از:

۱ - غلات (حباً = گندم، جو، ذرت، چاودار، برنج و...) و فرآورده‌های آنها.

۲ - سبزیجات و بقولات (قضباً = عدس، لوبیا، باقلا، نخود، سیب‌زمینی، هویج فرنگی، شلغم، ترب، جعفری، کلم پیچ، اسفناج، کاهو، کرفس، سیر، پیاز، تره، مارچوبه، کدو، خیار، گوجه فرنگی، بادنجان، ماش، جعفری، بابونه، نعناع، تره‌خودرو، ریحان، شنبلیله، قازیاغی، گشنیز، موسیر...)

۳ - میوه‌ها (فاکهة) که خود دو دسته‌اند:

الف - میوه‌های شیرین مثل، انگور (عنباً) خرما (نخل)،

ب - میوه‌های چرب و نفاستهدار مثل زیتون (زیتوناً).

۴ - گوشت و تخم مرغ پرندگان، شیر، و مشتقات آن که از فرآورده‌های حیوانی است. (خود حیوانات برای تغذیه از علفها و گیاههای خودرو، میوه‌ها، علفه خشک (اباً) تغذیه میکنند).

و بنا بر این آیات مذکور ناظر به همه مواد غذایی لازم برای تغذیه انسان میباشد (متاعاً لكم ولاعامکم).

و طعمها و بوها ، مواد غذایی متنوع انسان میگردد و بالای دستهای خود در دسترسش میگذارد. اینهمه بهره‌ها و میوه‌هاییکه از جهت کمیت و رنگ و طعم و مواد غذایی متنوع است چنان با دقت و کم و بیش نمودن عناصر محدود زمین و هوا ترکیب و صورت‌بندی شده‌که هر نوع دارای مواد غذایی و رنگ و طعم مخصوص بخود میباشد ، با آنکه اصول ساختمان گیاهها یکسان است اعضاء خاص جذب‌کننده عناصر و ترکیب‌کننده و نگاهدارنده آب‌وهوا و دیگر عناصر ، در سرزمین‌ها و آب‌وهوای خاص متفاوت میباشد .

گیاهها و درختان بیش از آنکه دستگاه شیمیائی زنده و حکیمانه برای تهیه غذای بدن حیوان و انسان است ، جمال و رنگ آمیزی و خط و خال منقش و منظم شکوفه و گلها و سبزی و خرمی و عطرا نگیزی آنها ، روح انسانی را برمی‌انگیزد و چون آئینه، جمال مطلق را منعکس مینماید و هر ورق و برگشان دفترست از حکمت پروردگار.

منظور قرآن از نظر همین است: نظر در حکمت و جمال ، نظر در حیات و پیدایش و اطوار آن ، نظر در مواد و عناصریکه باین صورتها برآمده و غذای جسم و جان و بنیه ایمان شده :

مناعا لکم ولانعامکم : در سوره والنازعات ، این آیه پس از بیان اطوار و تحولات زمین و رویش گیاه و پایه گرفتن کوهها آمده و همین قرینه‌ایست که در این سوره و آیات قبل از این آیه نظر به تحولاتی دارد که منتهی بروئیده شدن انواع گیاهها و میوه‌ها شده تا بهره برای انسان و حیوان باشد.

فاذا جالت الصاخرة (۳۳) یوم یفر المرء من اخیه (۳۴) و امه و ابیه (۳۵)

و صاحبته و بنیه (۳۶) لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه (۳۷) و جوه یومئذ

مسفرة (۳۸) ضاحکة مستبشرة (۳۹) و جوه یومئذ علیها غبرة (۴۰) ترهقها

قفرة (۴۱) اولئک هم الکفرة الفجرة (۴۲) .

ترجمه، پس آنگاه که آن فریاد هراس انگیز گوش خراش آید (۳۳) آن روزیست که همی میگریزد مرد از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و همسرش و فرزندانش (۳۶) برای هر کس از آنان در چنین روز گرفتاری بزرگ است که از هر چیز بازویی نیازش میدارد (۳۷) چهره هائی در آن روز درخشان است (۳۸) خندان و نویدبخش است (۳۹) و چهره هائی است در آن روز که بر آنها گرد نشسته (۴۰) فرا میگرد آنها را تیرگی (۴۱) همینها هستند کافران گناه پیشه بی بند (۴۲).

شرح لغات :

الصاخة : صدائی که سخت بگوش برخورد، گوش را کر کند. پیش آمد هول انگیز .
اصخ : کسی که هیچ نمی شنود .
شان : مقام ، کار بزرگ و جالب .
مسفرة : اسم فاعل از اسفر : صبح روشن شد. جنگ در گرفت. درخت برگش ریخت.
مشتبشرة : اسم فاعل استبشر. دریا بنده خوشیهای پی در پی و آینده .
غبرة : مفرد، نوعی گرد و خاک پراکنده ای که از بالا بر سر روی بنشیند . می شود که جمع غبار باشد .
ترهق : مضارع رهق : سبك شد. ستم و زشتی کرد. شتافت. نزدیک شد. دروغ گفت.
قترة : دود غلیظ . غبار از زمین برخاسته . بوی بخور . گوشت کباب شده . استخوان سوخته ، تاریکی و سیاهی .
فجرة : جمع فاجر : گناه پیشه . بی بند و پرده در ، دروغگو، تباہ ، چشم ناتوان .
از فجر : آب راهش باز شد و جریان یافت . صبح بر آمد و روشن شد .

فاذا جالت الصاخة : این صفت و عنوان «الصاخة» که فقط در همین آیه ذکر شده ، بیان و نمایاننده بعضی از حوادث و مقدمات قیامت است که در نهایت حوادث و اطوار گذشته زمین پیش می آید. این آیه و دیگر آیاتی که باین مضمون در قرآن آمده خبر قطعی از دگرگونی سراسر زمین پس از آرایش و آسایش و خرمی کنونی و دوره های محدود و متوسط عمران آن میدهد .

در دوره متوسط است که زندگی پدید آمده و روی زمین آرایش یافته و بار آور شده تا انسان بآن بهره گیرد و از آن بگذرد : «متاعاكم ولانعامكم» . همینکه این دوره با تکامل انسان به نهایت رسید ، زمین دگرگون میشود ، زیرا همان علل و عوامل افروزنده و شکافنده و کوبنده ، در درون و بیرون زمین در کمین و آماده اند تا این وضع موقت زمین را بهم ریزند همچنانکه چگونگی و علل پیدایش عناصر اولیه و حیات و

علل طبیعی بسیاری از پدیده‌ها و حوادث زمین هنوز بسیار پیچیده و مجهول است؛ علل و عوامل طبیعی تحولات آینده زمین و جنبش‌های درونی آن معلوم نیست. در همه این حوادث و پدیده‌ها و تحولات، سرانگشت مرموز و بس توانائی مشهود است.

تعبیر «الصاخة» پس از اشاره بدان‌شقاقتها و انفجارهای مهیب و کوبنده گذشته است و متناسب با این نمودارها بیان شده، چنانکه تعبیر «الطامة» در سوره «النازعات»، پس از بیان مراحل و اطوار گذشته زمین آمده که هر مرحله‌ای فراگیرنده مرحله سابق و پدیدآورنده مرحله جدیدی بوده، تا مرحله فراگیرنده نهائی فرارسد: «الطامة».

یوم یفر المرء من اخیه وامه وایه و صاحبته وبنیه : یوم، ظرف برای فعل مقدر و متضمن جواب «اذا» میباشد: آن‌گاه که صدای انفجار مهیب و کرکننده روی آورد، روزی پیش می‌آید و ظاهر می‌شود که شخص از برادر و مادر و پدر و زن و فرزند خود میگریزد. این آیه وضع وحشت‌زدگی و هراس آدمی را در آن روز زمینمایاند

۱- در کتاب فرسایش و دگرگونی زمین صفحه ۷۰ میخوانید: «با تمام اینها نه فرضیه تعادلی و نه حرارت‌های درونی زمین و نه فرضیه دیگری، هیچکدام دانشمندان را در مورد اصلی و عامل واقعی به جنبش آورنده پوسته زمین قانع و راضی نکرده است. شاید توازن طبقات، حرارت‌های درونی و انتقال آنها و همچنین کیفیت فرسایش زمین هر کدام به نوبت نقشی در این میان بازی میکنند، شاید دست‌های ناشناخته دیگری در کارند که پوسته زمین را به حرکت و لرزش وامیدارند بی آنکه هنوز سرازیرده اسرار بدر کرده باشند. زمین‌شناسان چیره‌دست با فروتنی تمام اعتراف می‌کنند که هنوز برای بزرگترین پرسش‌های دانش زمین‌شناسی پاسخ قاطع و صریحی نیافته‌اند. پرسش‌هایی این چنین که این سیاره از کجا و چگونه زاده شده، خاستگاه حرارت عظیمش از کجاست و عامل اصلی جنبش‌های پوسته آن چیست؟ پاسخ روشن و قطعی ندارند». درباره خاستگاه آتشفشانها، در این کتاب صفحه ۲۵۸ چنین آمده: آتشفشانها وسیله‌های آتشین، آب‌فشانها و چشمه‌های سوزان آثاری هستند که زمین‌شناسان آنها را پدیده‌های آتشفشانی می‌نامند. مادر، تمام این پدیده‌ها حرارت درونی زمین بشمار می‌رود. زادگاه این حرارتها و چگونگی پیدایش آنها هنوز هم بطور کاملی شناخته نشده، اما بخش بزرگی از آن بی‌تردید از گاینهای رادیو اکتیو تولید میگردد. گاینهای رادیو اکتیو در طی زمانهای بسیار طولانی بتدریج فاسد می‌گردند یا به گاینهای دیگری تبدیل می‌شوند. این دگرگونی موجب تولید حرارت می‌گردد. حرارت‌های دیگری نیز در اثر واکنش‌های شیمیائی پوسته بیرونی زمین به حرارت درونی اضافه میگردد. گاهی نیز جابجا شدن طبقات عظیم و حرکت آنها حرارت فراوانی بوجود می‌آورد. زیرا طبقات با یکدیگر اصطکاک پیدا میکنند. شاید حرارت بخش مرکزی زمین نیز به قشرهای فوقانی رخنه کند....»

که در پی این تحول عظیم و روبروشدن با عالم و وضع دیگر رخ میدهد، در این تحول، از یکسو همه علائق و روابطی که ریشه عمیق در نفس انسان دارد که ریشه دارتر و بارزتر از همه علاقه عاطفی به زن و فرزند و پدر و مادر است، یکپارچه گسیخته می شود و از سوی دیگر متاع معرفت و اعمالیکه هر کس با خود آورده آشکارا میشود، از این جهت که مبدا اعمال و راه آورده های کسانی که با آنها پیوستگی و نسبت با آنان مسؤلیت داشته دامن گیر او شود از آنها می گریزد :

كُلُّ امْرءٍ مِنْهُمْ يَوْمئذٍ شَانِئُهُ : این آیه بیان وضع مخصوص هر فرد و تحلیل برای آیات قبل «یوم یفرّ» می باشد. چه در آن روز هر کس چنان بخود می آید و گرفتار نتایج و آثار اعمال و ملکات خود میشود که بدیگران نمیتواند توجیهی داشته باشد و آن عواطف و علاقه هائیکه در دنیا افراد و طبقات را بهم می پیوست و بوسیله آن نظام زندگی این جهان پایه میگرفت و قسمتی از محرکهای کوشش و اعمال انسان از آن ناشی می شد، قطع و فراموش می شود.

وجوه یومئذ مسفرة، ضاحكة مستبشرة : روزی که روابط خویشاوندی از میان برود و علاقه ها گسیخته شود و موارد این علاقه ها از هم دور و گریزان گردند، در این روز که طلوع قیامت است، چهره ها آشکار می شود، چهره هائی که نمایانده اندیشه ها و اعمال و ناظر بسوی آینده ایست که از حال و وضع کنونی و باز شدن پرونده و از نزدیک دیدن خطوط اعمال و آثار خود مسیر نهائی را پیش بینی میکنند.

در میان چهره های مختلفی که آشکارا میشود دو گونه چهره ممتاز و از هم جدا میباشند :

چهره های «مسفرة» که مانند سپیده صبح از میان پرده های تاریک طبیعت رخ مینماید و بسوی حشر و قیامت کلی روی می آورد و هر چه آن نزدیک تر می شود و بیشتر از تاریکیهای دنیا و افق طبیعت سر بر می آورد درخشانتر میگردد. این چهره ها ایست که در دنیا روی بمبده و چشم به رحمت و جمالش داشتند و دلپاشان بنور معرفت درخشان بود و از ریشه ایمان و شاخه های خیرم اعمال خیر سبز و خرم بودند، شکوفه های خندان اعمال اینان مبشر میوه های بهشتی با ناست : «ضاحكة مستبشرة». این اوصاف

فاعلی دلالت بر حرکت و حدوث و اراده دارد؛ پیوسته چشمشان بازتر و آینده و بشارتهای آن برایشان نمایان تر میگردد؛ اما چهره‌های مقابل این چهره‌ها:

ووجوه یومئذ علیها غبرة، ترهقه‌الغبرة: این چهره‌هائست که غبار زبونی و نگرانی، و تاریکی گناه و کفر، آنها را فراگرفته؛ این چهره‌ها بمانند شاخه‌برگ درختی که ریشه و مغز آنرا آفتزده و قدرت حیاتی آن از میان رفته و شکوفه و بهره‌ای بیار نمی‌آورد و خود در انتظار سوختن و هیمة جهنم شدن است.

این چهره‌ها که حرکت و حیات انسانی و قوای نفسانیشان از میان رفته و خشک شده، با اوصافی عارضی و جامد و خارج از اراده توصیف شده‌اند: «علیها غبرة...» این آیات دو چهره‌ای را که سراز افق دنیا بر آورده و به قیامت روی آورده‌اند، به دو صورت متقابل که هر يك نمایاننده حالات نفسانی و خوشی‌ها و نگرانی‌های آنها است، چنان تصویر نموده، که گویا اکنون در برابر چشم خیالند، صورت اول نمایاننده خرمی و حرکت و حیات است، صورت دوم نمایاننده پژمردگی و جمود است. اولئك هم الکفرة الفجرة: اینها همان کفر پیشه‌گاند که استعداد های انسانی خود را تباه کردند و راه گناه پیش گرفتند و کار بی‌بندی و سرکشی آنها با نجار سید که همه بندهای اخلاقی و قانونی را از میان بردند.

آهنگها و الحان و قافیه‌های متنوع آیات این سوره مانند آیات دیگر نمایاننده محیط و جو مطالب و مقاصد آنست: تا آیه: «فانت عنه تلهی» که نمایاننده محیط حکایت و شکایت ملایم و دوستانه است به الفهای مقصوره پایان یافته و کلمات و حرکات و طول هر يك از این آیات متناسب با مطالب متنوع آنست. از آیه «کلا» آنها تذکرة موج و ایقاع آیات، شدید و کوتاه (و جز يك آیه) بارزین تاء ختم شده که فضائی از برخورد و انعکاس و تحریک و تحرك افکار را می‌نمایاند. آیه «قتل الانسان ما اکفره» سرفصل تحویست از مطالب و محیط آیات قبل به فضائی که نمایاننده اطوار و احوال یکنواخت و تدریجی گذشته و آینده اسان می‌باشد، این آیات با طول و آهنگ یکنواخت پی‌درپی آمده و به هاء و فتحه‌های متوالی پایان یافته که آیه نهائی نمایاننده يك حرکت ناگهانی و تنبه و توجه به گذشته است: «کلا لما یقض

ها امرء .

آیه «فلینظر الانسان الى طعامه» با اندك طول و نوای آرامتر ، سرفصل تحول نظر انسان ، از اطور خلقت خود به علل و عوامل و اطوار است که در تحولات شدید و کوبنده زمین پیش آمده و به بروز رویندگان منتهی شده . موج حرکات فتحه های متوالی و باء های مشدد و آخر چهار آیه اول ، جو حرکت متوالی شدید و نهائی را مینمایاند .

آیه «متاعا لکم ولا نعامکم» با دو حرکت کاف میم که در انتهای مخرج دهان و بسته شدن لب است ، هماهنگ با منتهی شدن و بسته شدن حرکات و اطوار گذشته میباشد که با آیه «فاذا جائت الصاخة» طور و فصل جدیدی گشوده میشود. این دو آیه که اولی نهایت گذشته و دومی سرفصل آینده میباشد، هر يك حرکات و نوائی خاص و جدای از آیات قبل و بعد دارند.

آیات بعد از آن با قافیه های باء مکسوره و هاء نمایاننده گسیختگی علاقه و پیوسته گیهای زیر بنای روابط زندگی گذشته است، و منتهی میشود به آیه «لکل امرء منہم یومئذ شأن یغنیه» که کشش و طول آیه هماهنگ با دوام مرحله ایست که انسان وارد آن میگردد. در این میان یا پس از آن ناگهان چهره ها آشکار میشود: «وجوه یومئذ مسفرة، ضاحکة مستبشرة» لحن این دو آیه و حرکات آنها که از نکره منون و مضموم آغاز شده و بکسره و تاء منتهی میشود ، حرکت و شکفتگی ناگهانی را می نمایاند که از درون و باطن انسان سرچشمه گیرد .

آیات بعد که با فتحه و تاء پایان یافته چهره های زبون و اندوهگینی و ناامیدی را در برابر چشم تصویر میکنند که شعله حیات آن خاموش شده و گردوغبار و دود محیط خود ساخته آنها را گرفته و فرسوده کرده .

اندیشه در معانی و مقاصد این آیات و گوش فرا دادن به حرکات و الحان و امواج آن چنان دل را میرباید و خیال را فرا میگیرد ، که بسا کلمات و حروف از میان میروند و معانی و صور از طریق شنوائی در برابر چشم ظاهر میشود و بیننده را از هر مفعول و گذرگاهی میگذراند و وارد محیط و جو دیگری می نماید. لحن و آهنگ